جمعی از فرماندهان سپاه: حسن باقری، رحیم صفوی، غلامعلی رشید و مرتضی قربانی در تصویر دیده می‌شوند. در عملیات بیت‌المقدس تعدادی از فرماندهان سپاه به شهادت رسیدند؛ محسن وزوایی، محمود شهبازی، حسین قجه‌ای، حسین تقوامنش و ...

پیروزی بزرگ

تفکر خلاق و تلاش سخت در کنار همدلی و روحیه‌ی ایمان پیروزی‌های بزرگی را رقم زد که به آزادی خرمشهر ختم شد. سوم خرداد نظامیان پرشمار عراقی به یک‌باره تسلیم شدند و فتح نهایی شهر آسان بود اما پیش از آن نبرد بسیار سخت شده بود و تا رسیدن به دروازه‌های خرمشهر فرماندهان و رزمنده‌های ایرانی فداکارانه تا آخرین توانشان جنگیده بودند؛ همان‌گونه که عراقی‌ها نیز تا یک روز مانده به آخر عملیات بسیار سخت جنگیده بودند. ورود به خرمشهر لحظه‌ای تاریخی بود اما مهم‌تر از این ورود، جنگی سخت بود که در منطقه‌ی شلمچه در جریان بود و رزمندگان ارتش و سپاه می‌جنگیدند تا دشمن نتواند محاصره‌ی خرمشهر را بشکند و به نیروهایش که در شهر محاصره بودند، کمک کند. اگر این محاصره شکسته می‌شد معلوم نبود روحیه‌ی نظامیان عراق چنان فروبپاشد که تسلیم شوند. مرتضی قربانی، از فرماندهان جنگ، در کتاب «در مسیر پیروزی» روزهای آخر این عملیات در شلمچه را این‌گونه روایت کرده است: «عراقی‌ها در گوشه‌ی شلمچه، روی خط مرزی و جاده‌ی بصره به خرمشهر، تعداد زیادی تانک، نفربر و نیروی پیاده مستقر کرده بودند. این‌جا گلوگاه ارتش عراق در مسیر رسیدن به خرمشهر بود؛ و ما در یک درگیری سخت با دشمن، بخشی از شلمچه را تصرف و آن‌جا را با چنگ و دندان حفظ کردیم. ما از شب دوم خرداد تا فردای آن یعنی روز دوم خرداد، حدود ۲۰۰ شهید در گوشه‌ی شلمچه دادیم. دشمن با گلوله‌ی ضدهوایی و تیر مستقیم تانک به جنگ با نفرات ما آمده بود و هر تعداد از تانک‌ها و ضدهوایی‌هایش که منهدم می‌شد، بلافاصله تانک‌ها و ضدهوایی‌های دیگری را جایگزین می‌کرد.» قربانی توضیح می‌دهد که ناگزیر بارها در خط مقدم حضور یافته؛ «در بحبوحه‌ی عملیات من خودم سینه‌خیز به خط مقدم رفتم. اگر نمی‌رفتم دلم آرام نمی‌گرفت. قصه و داستان نیست. صحنه‌های تکان‌دهنده‌ای بود. نیروها در شلمچه و جاده‌ی بصره-خرمشهر به دلیل آتش شدید دشمن، زمین‌گیر شده بودند و چون زمین منطقه صاف و بدون عارضه بود، به‌اجبار پشت شهدا دراز کشیده بودند. هرکدامشان هم یک خشاب و چند تا گلوله‌ی آرپی‌جی بیشتر نداشتند. دشمن مدام داشت به بچه‌ها فشار می‌آورد، اما با وجود این وضعیت خطرناک، آن‌ها یک‌قدم هم عقب نیامدند. به نظر من نیروهایی که آن‌جا آمدند، ماندند، مقاومت کردند و شهید یا زخمی شدند، بیشتر از نیروهای دیگر به گردن ملت ایران حق دارند. چون همه‌ی آن‌ها می‌دانستند که شهید می‌شوند. آن‌ها پشت پیکر شهدا پناه گرفتند و خودشان هم یکی‌یکی شهید شدند. من از میان خون‌هایی که توی مسیر جاری شده بود، رفتم و خودم با چشم خودم وضعیت رزمنده‌ها را دیدم. بعضی‌ها پایشان و بعضی‌ها دستشان قطع شده بود و ناله می‌کردند. عده‌ای هم بی‌حال روی زمین افتاده بودند، ولی چشمانشان باز بود و نفس می‌کشیدند. تنها کاری که توانستیم بکنیم این بود که آتش خودمان را روی دشمن زیاد کردیم. فشار دشمن که کم شد، تصمیم گرفتیم تا شب آن‌جا را با آتش حفظ کنیم، چون از نظر نیرو اصلا تقویت نمی‌شدیم. تیرهای مستقیم دشمن اجازه نمی‌داد که شهدا و مجروحان را تخلیه کنیم. هرکس می‌رفت شهید می‌شد. می‌توانم بگویم، دلیل اصلی تسلیم شدن نیروهای عراقی در خرمشهر این بود که تیپ ۲۵ کربلا و تیپ ۵۵ هوابرد، شب اول مرحله‌ی چهارم به شلمچه رسیدند. ما برای فتح خرمشهر، در حساس‌ترین منطقه‌ی نبرد بودیم. گلوگاه اصلی دشمن را گرفتیم تا این‌که دشمن در خرمشهر خفه شد.» شهر خرمشهر با جانفشانی‌هایی تاریخی آزاد شد.

پس از آزادی

مرور اسناد و روایت‌های غیرایرانی اهمیت آزادی خرمشهر را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که ایران چگونه از وضعیت ضعف به اوج قدرت رسید و به نوعی جنگ ماهیتی دیگر یافت و به تعبیر غلامعلی رشید: «با فتح خرمشهر ماهیت جنگ عوض شد، یعنی تا قبل از فتح خرمشهر اگر اهداف صدام و رهبران بعثی عراق براندازی و سقوط نظام و تهدید جدی انقلاب اسلامی و نابودی انقلاب و لغو قرارداد سال ۱۹۷۵ بود، با فتح خرمشهر همه‌ی این اهداف از بین رفت و ایران را به قله‌ی پیروزی

غم و شادی در شهر

موسوی قویدل، از فرماندهان ارتش، پیروزی در خرمشهر را نقطه‌ی عطف تاریخ جنگ می‌داند و می‌گوید مهم‌ترین خاطرات تلخ و شیرین او از خرمشهر است و وقتی خرمشهر آزاد شد در ابتدا شیرینی زیادی تمام وجودش را فرا گرفت. همان روز که با همسرش تلفنی صحبت کرد همسرش نیز به او گفت که در شهر غوغایی است و نمی‌تواند شادی مردم را توصیف کند. اما همین روزها لحظات تلخی برای قویدل داشت؛ «زمانی که دو روز پس از فتح خرمشهر به مسجد جامع رفتم و از بالای مسجد شهر را دیدم و گفتم کدام خرمشهر و کدام خرمی؟ اصلا خونین‌شهر، ویران‌شهر بود و اشکم سرازیر شد، عراق تمام شهر را صاف کرده بود و حتی رعایت هیچ خانه‌ای را هم نکرده بود و وقتی پایین آمدم، دیدم که سنگرهای سربازهای عراقی همه از وسایل خانه‌ی مردم [پر] شده بود.»